

چشم انداز

جاده



زرین روشنی ووند

گپ

محسن چندی



شاید انتخاب یک بازیگر سینما تلویزیون برای صفحه جوانی که پس از مدت ها راه اندازی شد، خلاقانه و جالب نباشد اما پیمان باغی را نه فقط به خاطر بازیگر بودنش، بلکه به علت جوان بودنش انتخاب کردیم.

فکر می کنید مهندس صنایعی که بازیگر می کند نمی تواند خوب صحبت کند. حداقل این گفته درباره باغی صدق نمی کند چرا که او به غیر از مهندس و بازیگر بودن، مسخوخ خوبی نیز هست. شاید باغی از آن دسته بازیگرهای تدرک و ورکل به نظر برسد اما او اصلا دوست ندارد چمدان ها را ببندد و مثل بعضی ها به خارج برود. اگر او حتی نتواند بازیگر کند شاید یک راننده تاکسی یا گارسون شود. دیدن باغی در لباس گارسونی که سفارش غذای شما را یادداشت می کند دیدنی خواهد بود.

فکر می کنی برای یک جوان ایرانی با توجه به روحیات سبزه دوستی به او می پسندد یا گش؟

باید ابتدا یک مسأله را روشن کنیم. هدف از سفر به دویب، ترکیه و... چیست؟ آیا هدف رسیدن به یک نتیجه منفی است؟ اگر این گونه است که بختی نیست اما اگر هدف غیر از این است می توان آن را سخت گفت. اگر کسی صرفاً به علت دیدنگری به کشورهای دیگر سفر می کند آیا کشور خوانم را می شناسد؟ متأسفانه بسیاری از جوانان ما ایران را نمی شناسند اما تمام سوراخ سیمه های دویب و ترکیه را هم شناسیده اند. اصلاً دویب و ترکیه می روی چه کار می کنی؟ اصلاً هدف کم شده است. بسیاری آتقدر فکرشان محدود است که هدف را آزادی و آزادی را وسیله گوی اروپایی می دانند. من به تمام رشته های دانشگاهی و دانشجویان آن



این جاده را به این صورت هم می توانید ببیند

دهی، خیلی جدی تر از جمله اول، خواهند گفت: راست می گویم توضیح یک پلک به هم زن، و اگر تعجب ات را نشان بدهد داد ۲۰ سالگی تا ۳۰ سالگی

چنان پرشتاب می گذرد که اصلاً بدات می رود حواس به خیلی چیزها باشد و اگر دست کم گیگاه نگاه می داری و فلش ها نیندازی، زمان لال، یا چپ کرده ای یا سقوط کرده ای توی دوره توی پراخه ای افتاده ای که... خدا آخر وعاقبت را به خیر کند. خیلی از همین کسانی که ۳۰ وارد کرده اند، افسوس نکته های را می خوردند که کسی به آنها گوشزد نکرده - حالا شاید گوش نکرده اند یا متوجه فرصت ها و

پژمان بازغی:

عربده کشی هم ضابطه دارد



بچه ها مراقبت شوند تا دست از خطا نکنند اما همان طور که گفتیم ما تجربه نداریم در عین حال دارای انرژی زیادی می هستیم. این موضوع باید به مسیر درست هدایت شود. چه کسی جوانی را که کار منفی انجام نمی دهد به چشم منم می بیند؟ آیا جوان نمی تواند توقع داشته باشد. یعنی یک جوان حق ندارد خانه داشته باشد، ازدواج کند، برایش کار فراهم شود...



می گذرد و هرگز بر نمی گردد - عملکرد و انتخاب هایی هوشمندانه لازم است تا آسوده خاطر به بزرگراهی خوش مسیر برسیم. این ۱۰ سال، فرصتی است نه تنها برای جوانی کردن، بلکه برای محکم کردن پای های بنای یک زندگی در طول سالیان آینده. کمی از سرعت خود بکاهید و به علامت، فلش ها، تویسه ها و حکایت ها بیشتر وقت بکنید. نگاه های هم به آن جلوگیری از سفرخوش.

اگر مدارس ما به روز شود خیلی جلو می افتیم. حتی می توانیم در بازی های رایانه ای تجدید نظر کنیم. چرا همیشه باید در بازی های کامپیوتری همدیگر را بکشیم و بازی های زن زن با سیمینیم. چرا بازی های با ذائقه ایرانی ساخته نمی شود؟ فکر می کنید از این بازی ها استقبال نمی شود؟ مگر نمی گویم دین ما بهترین دین است. به همین طور است. اسلام یک دین (update) به روز است و می تواند کمترین مسائل را در این دین پیدا کنیم. یعنی ما توانایی ساختن فیلم یا انیمیشن که قضاوت های اسلامی و دینی ما را به تصویر بکشند، نداریم؟

نقدن

پیلیگی

خنده دار نیست؟ ابرها خواب پروانه های مرا می بینند. من فقط سگری کوتاه از گردن کتف پیلیگی یک پروانه ام همین...

سازمان ملی پیران

نمی دانیم چرا جوانان سازمان ملی دارنه و ماها ندایم. اسلک یک جوری جوان- جوان می گویند که انگار تنها آنها در ایران وجود دارند. به میاسال ها کاری ندارم. ما پیرها هم حتی داریم و به همین علت از این سنون و از همین صفحه اعلام می کنیم که ما هم می پیران؟ تشکیل شده است اسلک می تونه با این مسأله معالجه کند؟ ما منتقد قدرت دادشیم که توانستیم در صفحه جوان یک ستون بسازیم. حریف؟ البته می دانیم این صفحه که هفتگی هم چاپ می شود، حق شمامت اما خدا و کیلی ما هم جوینم. اگر درد پیری روی چهره ما نشسته اما دلمان جوان است. می دانیم که وقتی ما پیرم، دایره نصیحت می کنیم خاتون ما هم خورده و از عبارات در زمان ما... بالا می آورد. اما جان هر کسی که دوست دارید یک بار به حرف های ما گوش کنید. نه نه نه اگر هم از صدای ما خوشن آمدن فیدامنتان را کمی خسته کنید و این ستون را بخوانید. اصلاً هم نصیحتی در کار نیست و تنها اطلاع رسانی می کنیم. فکر کنید یک کار خوبی از سال های گذشته برای شما آمده است و مطلبی را به اطلاعات ما می رساند. چه کار کم که نمی توانم عبارات در زمان ما... را نگویم.

آرزوهای اسبی آبی

یون خلی ما فکر کنند اگر ممنوع تصویر شوم از کشور خارج می شوم اما به راحتی دنبال کار دیگری می روم. به کار بسیار آسان و بسیار کم زیا در جامعه ما همه می خواهند دکتر- مهندس باشند. فکر می کنید اگر کارگر ایرانی باشد آیا به افغانی ها به طور وسیع در ساختمان ها کار می دهند؟ جوان ما خجالت می کشد که به او بگویند آجر بالا بنداز. جوان ما خجالت می کشد که کارسونی کند. البته همه این ها تقصیر جوان نیست، بلکه فرهنگ جامعه نیز تأثیر زیادی در وجود آمدن این امر دارد. اگر فرهنگ بود و چون یک کار در نمی کرد که چون فکر کند چه خلائی مرتکب شده است. اگر فرهنگ بود به کارگر ساختمان آجر بالا بنداز؛ نمی گفتند ما باید ابتدا فرهنگ سازی در این کشور را در عین سختی، راحت است.

معاف



میخچه



وارینه کلمات

خالی است که هرچه بیشتر می دود و می دود، از مقصد دور و دور می شود تا این که زمین، یک پوستی به تو کنای می دهد. اول کمی سخت به نظر می رسد، بریدن از آن دشوار و فکر خیال و بیزرق و برق و خوندن صفحات کاذبی و سطرها و ستون ها، اما کم کم آشنا شدن با افکار زیاد و تجربه های رنگارنگ، شروع زندگی در قالب یک رمزنگار همگام رمز کنای می تن و حتی چیزی بیش از آن، یعنی لذت کشف ناوشسته ها و دستور مخفی در لایه لایه صفحه های کتاب دنیای زیبایی پیش رویت می گسترند. این آن دوره کتاب لبه تیغ را می خواند. شخصیت های کتاب گویی زنده تر از اطرافیان و دوستان مسکرم بودند. خودشان، تجربیاتشان و رویاهایشان، رویاهایی که مرا هم به دنبال خود می کشید. لاری، گری، ایزابل، البوت، همگی آتقدر واقعی بودند که گویی تجسد پیدا کرده بودند، از قالب داستان بیخورد بیرون آمده و در کنار خلق شخصیت های اندکی آرش دشنی که در پایان داستان و در خلل ما ه های آتی به آن رسیدیم. در آن شرایط به سختی می توانستم بجای را برای لاری تصور شوم، بجای که سوای اطرافیان دلموس، جوی و خوب رفتی در کنش زندگی چشم پوشیده، کشورش را ترک می کند و به خاور میانه می رود. سفری در راه و دو سطح بیرونی و درونی شکل می گیرد. تزلزل های قهرمان داستان برای به دست آوردن نیست (حداقل به دست آوردن از نوع باطنی است). بلکه برای کسب کسبیدن از شهوات و امیال زمینی است. با هم پیشی از داستان را می مرور می کنیم؛ لاری به شرف دور می رود، ایزابل دختر ثروتمندی که او را می ستاید، بعد از انتقالی طولانی با یکی دیگر از همسازانش، گری

علی میرزگی

برای کسب تجربه های مشترک دشت های گمشده ای که کشف کرده اید. بهترین کتاب هایی که خوانده اید، معرفی کنید تا با هم مسفر شویم و تجربه های مشترک کسب کنیم.